

سرچشمه عرفان یا عرفان در مکتب اهل بیت علیهم السلام

مهدی طیب*

چکیده:

این مقاله درصدد است با بهره گیری از قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام، که کانونی ترین منبع و مأخذ اسلامند، رویکردی به دین را که سبب پیدایش عرفان می باشد، شناسانده و براساس آن، تعریفی از عرفان عرضه کند. در این جهت ۶ شاخصه در رویکرد عرفان به دین مورد تأکید قرار گرفته است که با توجه به منابع دست اول اسلام و باعنایت به سیره انبیا و اولیا، به ویژه پیامبر اکرم و خاندان پاکش، علیهم السلام، آغازگر، معرف و مروج چنین رویکردی به دین، خود آن بزرگواران بوده اند.

شاخصه های این رویکرد عبارتند از:

- ۱- خداگرایانه بودن (در مقابل رویکردهای دنیاگرایانه و آخرت گرایانه به دین)
- ۲- عاشقانه بودن (در برابر رویکردهای خائفانه، تاجرانه و صابرا نه به دین)
- ۳- متعمقانه بودن (در مقابل رویکردهای سطحی و یا حداکثر، عقلی به دین)
- ۴- علم الهامی و موهبتی خواهانه بودن (در مقابل رویکردی که معرفت دینی را در علوم اکتسابی محدود می داند).
- ۵- شهودطلبانه بودن (در برابر رویکردی که معرفت دینی را تنها به حفظ منقولات یا درک معقولات منحصر می داند).
- ۶- تمامیت‌گرا بودن (در مقابل رویکردهایی که یا یکی از عرصه‌های اعتقادی، اخلاقی و فقهی دین را چنان عمده می‌سازند که عملاً از دیگر عرصه‌ها باز می‌مانند، و یا در بهره‌مندی از دین، به ادعا و الفاظ و عبارات، یا به فراگیری مطالب و بیان معلومات، و یا به انجام عبادات و عمل به احکام ظاهری، بسنده می‌کنند).

مقدمه :

متون ارزشمند نظم و نثر و آثار گرانقدر ادب پارسی، مشحون از جلوه‌های جذّاب و دل انگیز عرفان

اسلامی است، به گونه ای که با حذف نگاشته‌های مایه گرفته از عرفان اسلامی، تقریباً هیچ اثر ماندگار و گرانسنگی در ادبیات فارسی باقی نخواهد ماند. اما به راستی، سرچشمه و خاستگاه این عرفان کجاست و در مقام تعریف عرفان براساس نوع رویکردی به دین که منشأ پیدایش آن بوده است، چه تعریفی مقرون به صحت است؟ در این زمینه دیدگاهها و نظرهای گوناگونی وجود دارد.

بهترین راه برای شناخت منشأ و دستیابی به تعریفی درست از عرفان اسلامی، مراجعه به آثار و مطالعه در احوال عارفان راستین است. در چنین بررسی‌ای ۶ ویژگی در رویکرد نظری و عملی عارفان به دین، مشاهده می‌شود که مهم‌ترین عامل پیدایش جریانی به نام عرفان و شخصیت‌های والامقامی به نام عارفان، در حوزه اسلامی بوده است. این ویژگیها عبارتند از: خداگرایانه، عاشقانه، متعمقانه، علم الهامی و موهبتی خواهانه، شهودطلبانه و تمامیت گرایانه بودن. با دقت در این ویژگیها و با مراجعه به منابع دست اول اسلام، یعنی قرآن کریم و احادیث و سیره معصومین علیهم السلام، به روشنی مشخص می‌شود که رویکرد مزبور، از اصلی ترین منابع اسلام ناشی شده است و در نتیجه، آغازگر جریان عرفان در حوزه اسلام و شناساننده و مروج آن در بین مسلمانان، خود پیامبر اکرم و خاندان پاکش علیهم السلام می‌باشند. با آشکارشدن این حقیقت، هرگونه تلاش و اصرار برای توجیه پیدایش عرفان، با علل و عوامل خارج از اسلام، منتفی و مردود خواهد بود.

اکنون به تبیین هر یک از ویژگی‌های مذکور و دلائل ناشی بودن آنها از خود اسلام، می‌پردازیم.

۱- رویکرد خداگرایانه

آن گونه که آیات و احادیث بیان می‌دارند و واقعیت خارجی نیز نشان می‌دهد، انسانهایی که روی به دین می‌آورند، وجهه همت و مطلوبشان یکی از موارد زیر است.

الف- رویکرد دنیاگرا: برخی از اشخاص، صرفاً با انگیزه دنیاطلبی به سمت دین می‌روند. اینان یا اساساً به دین باور ندارند و با تظاهر دروغین به دیانت، راهی به سوی دستیابی به اغراض و امیال دنیوی خویش می‌گشایند و حتی در لباس دین باوری، به ستیز با دین می‌پردازند (منافقان)؛ یا به دین باور دارند، اما انتظارشان از دین صرفاً گشودن گره از امور و برآوردن خواسته‌ها و حوائج دنیویشان است. و با توسل و دعا یا با سالوس و ریا، در پی دستیابی به این مطلوب خویش‌اند. (ضعیف الایمانان کوتاه اندیش) و یا فارغ از اینکه معتقدات دینی واقعیتی بیرون از وجود انسان دارند، باور به آنها را برای برخورداری از آرامش

روانی و پابندی به ارزش های اخلاقی در زندگی دنیوی مفید می داند و به این منظور به دین روی می آورند.^۱

ب - رویکرد آخرت گرا: برخی دیگر از اشخاص، دین باوری و دینگرایی را مقدمه رفع معضلات و مشکلات یا نیل به آرزوها و تمنیات اخروی خود قرار داده اند. گروهی از اینان، نگران و هراسان از کیفیتهای سخت اخروی ناشی از سرکشی و عصیان در برابر فرامین الهی، در راه دیانت گام بر می دارند (خائفان و راهبان) و گروه دیگر، خواهان پادشاهی و نعمتهای شیرین و جذّاب اخروی اند که به بندگان فرمانبر و مطیع خداوند تعلق می گیرد و برای نیل به آن، گام در راه دین نهاده اند و به فرمان آن گردن سپرده اند (طامعان و راغبان).

ج - رویکرد خداگرا: گروه اندکی از کسانی که سر به راه دین سپرده و گام در طریق آن گذارده اند، برجستگی هستند که نیل به آرزوهای دنیوی و حتی دستیابی به خواسته های اخروی، محرک و انگیزاننده ایشان نبوده، بلکه با آزادی از قید دنیاطلبی و آخرت جویی، صرفاً از آن رو که خدا را شایسته بندگی و فرمانبری یافته اند و بدان خاطر که خویشتن را مرهون لطف و فضل او و او را شایسته شکر و سپاس خویش دیده اند، راه طاعت و بندگی خدا را درپیش گرفته اند (احرار و آزادگان).

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان انگیزه بندگی خود، به خداوند عرضه می دارد: خدایا، نه از سر ترس از دوزخ و نه به طمع بهشتت، بندگی تو را پیشه نساختم، بلکه چون تو را شایسته عبادت یافتم سر به راه بندگیت نهادم.^۲ همچنین آن حضرت در توصیف اقسام عبادت کنندگان، می فرماید: گروهی خدا را به شوق عطایایش بندگی نمودند، که این پرستش بازرگانان است، و گروهی از ترس کیفیتهای

۱. اینان عقیده مندند به مذهب را موجب برخورداری از یک پناهگاه روانی و درونی برای ازپا درنیامدن در لحظات ترس و اضطراب، یا داشتن یک مُحرم و شنوای راز درونی برای تخلیه روانی از راه درد دل کردن نزد او درمواقع گرفتاری و ابتلاءات سخت و غیرقابل رفع می دانند. همچنین عقیده مند بودن به یک نیروی برتر غیبی را که حاکم بر عالم و مقدر امور آدم است و در تمامی لحظات زندگی، در خلوت و جلوت، نظاره گر و مراقب انسان می باشد، موجب تقید شخص به اخلاقیات و عدم تجاوز از مرز ارزش های اخلاقی، هنگامی که در موضع قدرت یا در محل خلوت قرار می گیرد، به حساب می آورند. براین اساس، به منظور بهره مندی از این تأثیرات مفید روانی و کارکردهای مثبت اجتماعی در زندگی، بی آن که دغدغه صحت عقاید دینی را داشته و به کاوش و نقدهای منطقی در مورد آن

الهی به بندگی خدا پرداختند، که این پرستش بردگان است، و گروهی خدا را در مقام سپاسگزاری عبادت کردند، که این عبادت آزادگان است^۱.

عرفان زائیده چنین رویکرد خداگرایانه‌ای به دین است.

۲- رویکرد عاشقانه

آیات و روایات، به اعتبار دیگری نیز نوع رویکرد اشخاص به دین را طبقه بندی کرده‌اند.

الف- رویکرد تاجرانه، اجیرانه و صابرانه: برخی اشخاص طاعت و بندگی خدا و فرمانبری و اجرای احکام دین را نوعی سرمایه گذاری برای دستیابی به سودهای دنیوی یا اخروی می‌دانند و همچون بازرگانانی که در پی به دست آوردن سود، تن به هزینه ها می‌دهند و یا همچون اجیرانی که در پی دستیابی به مزد، تن به کار می‌دهند، پذیرای پرداخت هزینه و متحمل دشواریهای نیل به خواسته‌های دنیوی یا اخروی خود، یعنی عمل به دستورات الهی، می‌شوند. برای اینان نفس بندگی و فرمانبری حق، موضوعیت نداشته و مستقلاً مطلوبیتی ندارد، بلکه تنها وسیله و ابزار یا طریقه و پلی است که با آن می‌توانند به مطلوب خویش برسند و تنها به خاطر آن مطلوب است که بر تلخی و دشواری عمل به احکام، صبر می‌کنند. (تجّار، اجراء، صابران)

اینان با اهل دنیا، که برای دستیابی به اغراض دنیوی خویش تن به سختی تلاش و تلخی مواجهه با مشکلات می‌دهند، از این منظر تفاوتی ندارند. به بیان دیگر، دینداری اینان همچون دنیاطلبی آنان، تاجرانه، مزدخواهانه و صابرانه است.

ب- رویکرد عاشقانه: گروه قلیلی از کسانی که سر به راه بندگی و فرمانبری حق سپرده و گام در طریق دیانت نهاده‌اند، برجستگی هستند که جمال دلربای الهی از آنان دل ربوده و در جذبۀ محبت الهی قرار گرفته و در دریای عشق و شیدائی حق غرق شده‌اند و تنها مطلوبشان رضایت محبوب و لقاء و وصال معشوق ازلی خویش است. اینان از سر عشق و محبت، به بندگی و فرمانبری خدا روی آورده و بی چشم داشت و تمنای پاداش و مزد، منت پذیرانه و مشتاقانه، به طاعت و عبادت پروردگار می‌پردازند برای ایشان نفس طاعت و بندگی و تأمین رضایت الهی برای اینان موضوعیت و مطلوبیت داشته و با تمام وجود بدان عشق می‌ورزند.

امام صادق علیه السلام در توصیف این گروه می‌فرماید: گروهی از سر عشق و محبت، به بندگی خدا می‌پردازند. این عبادت آزادگان و برترین عبادات است.^۱ و در بیان انگیزه خویش در عرصه عبادت می‌فرمایند: آیا دین چیزی جز محبت و عشق است؟ ما اهل بیت جز از سر عشق و دلدادگی، به بندگی خدا نمی‌پردازیم و این مقام مخفی و پنهانی است که جز آنان که (سراسر وجودشان از غیرخدا) تطهیر شده است به آن راه نخواهند یافت.^۲ این زیدگان خلق، به خود عبادت عشق می‌ورزند؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بیان فضیلت ایشان می‌فرمایند: برترین مردم کسی است که به عبادت عشق می‌ورزد.^۳ اینان به تعبیر قرآن کریم همان صاحبان قلب سلیمانند^۴ که امام صادق علیه السلام در توصیف آن فرمود: قلب سلیم دلی است که در حالی به دیدار پروردگار خویش نایل می‌شود که احدی جز خدا در آن نیست.^۵ و نیز مصداق این کلام آن حضرت‌اند که: خدای عزوجل نعمتی بزرگتر از این به بنده‌ای نداده است که همراه خدای عزوجل، چیز دیگری در قلبش نباشد.^۶ هم اینان به تعبیر قرآن کریم، نوشندگان شراب طهوری^۷ هستند که، امام صادق علیه‌السلام در وصف آن فرمود: آنها را از هر چه جز خدا پاک می‌کند.^۸ تنها مطلوب و محبوب اینان خود خداوند است؛ چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد: ای منتهای آرزوی عارفان و ای محبوب دل‌های صادقان.^۹ اینان همان اهل الله‌اند که امام صادق علیه السلام در توصیف ویژگی آنها فرمود: دنیا (طلبی) برای اهل آخرت، و آخرت (خواهی) برای اهل دنیا حرام، و دنیاخواهی و آخرت طلبی، هر دو بر اهل الله حرام است.^{۱۰} برای این دل دادگان جمال الهی، تنها مطلوب، خود خداوند است و همه چیز در قرب و وصل او خلاصه می‌شود، چنان که امام سجّاد علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد: مرا به هجران خویش مبتلا مساز، ای نعمت و بهشت من و

۴. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العبادة، حدیث ۵.

۵. عبدالله جوادی آملی، اسرار عبادات، ص ۸۲.

۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۳.

۷. سوره شعراء، آیه ۸۹.

۸. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶.

۹. ابن فهد حلی، عده الداعی، باب چهارم، درمان عملی ربا.

۱۰. سوره دهر، آیه ۲۲.

۱۱. طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۲۲ سوره دهر.

ای دنیا و آخرت من^۱. برای اینان، تنها چیز تحمل ناپذیر، فراق و دوری از محبوب ازلی خویش است، چنان که امیرمؤمنان علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد: گیرم که بر عذاب تو صبر کنم، چگونه بر فراق و هجران تو شکبیا باشم؟^۲ اینان همان سابقان و مقربان مذکور در قرآنند.^۳ در حدیث آمده است که: حضرت عیسی علیه السلام بر سه نفر گذشت که بدن آنها کاهیده و رنگ ایشان پریده بود. فرمود: چه چیزی شما را به این حال که می بینم انداخته است؟ گفتند: ترس از آتش دوزخ. فرمود: حق است بر خدا که خائف را ایمن سازد. سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که حال آنها دگرگون تر از ایشان بود. فرمود: چه چیزی شما را به این حال که می بینم کشانده است؟ گفتند: اشتیاق بهشت. فرمود: حق است بر خدا که آنچه را بدان امید بسته‌اید به شما عطا کند. سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که حال ایشان از آنها هم دگرگون تر بود، گویا بر چهره های ایشان آینه‌هایی از نور قرار داشت. فرمود: چه چیزی شما را به این حال که می بینم افکنده است؟ گفتند: محبت خدای عزوجل. فرمود: شما مقربانید، شما مقربانید.^۴

همچون ماهی که وجودش نشأت یافته از آب و غرق در آب است، اما دائماً آب، آب، می‌گوید و طالب آب است، اینان نیز در عین اینکه سراپا مشحون از عشق الهی و غرق دریای محبت‌اند، اما یکپارچه عطش‌اند و با همه وجود، طالب شدت یافتن آتش این عشق‌اند. عطش اصلی شهدای کربلا، که امیرمؤمنان علیه‌السلام در وصف قتلگاهشان فرمود: قربانگاه عاشقان^۵، چنین عطشی بود. دعای اینان به بیان حضرت سجاد علیه‌السلام این است که: خدایا عشق و محبت خودت و دوستی آن که هواخواه تو است و محبت هر عملی که مرا به قرب تو واصل می‌سازد را از تو طلب می‌کنم، و درخواست دارم که خودت را در نزد من از هر چه جز تو است محبوب‌تر سازی.^۶ و نیز: خدایا از تو درخواست می‌کنم که قلبم را از عشق و محبت به خویش و از خشیت به خودت و از تصدیق به کتابت و از ایمان به خودت و از غم هجرانت و از شوق وصال و دیدارت، سرشار سازی. ای خدای صاحب شکوه و بزرگواری، مرا شیفته و دوستدار دیدارت ساز و دیدار مرا نیز دوست بدار.^۷ و به بیان امیرمؤمنان علیه‌السلام، خواسته ایشان از

۱۴. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات المریدین.

۱۵. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۱۶. سوره واقعه، آیه های ۱۰ و ۱۱.

۱۷. فیض کاشانی، محجّه البیضاء، ج ۸، ص ۶.

۱۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۱۹. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات المحبتین.

۳- رویکرد متعمقانه

به موجب آیات و روایات، دینداران و دین‌باوران، از منظر ژرفای نگاه و عمق درکشان از حقایق دین، متفاوتند. به موجب احادیث، در ورای ظاهر دل‌انگیز و جذاب قران، که مرکزی‌ترین خاستگاه دین است، عمق بی‌حد و بطون بسیاری وجود دارد که هر یک از دین‌باوران به لایه‌ای از آن دست یافته‌اند. امیرمؤمنان علیه السلام در مورد قران کریم می‌فرماید: قران ظاهری زیبا و باطنی پرژرفا دارد.^۱ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند: هر آینه برای قران، ظاهری و باطنی است و برای باطن آن هم باطنی است، تا هفت بطن.^۲ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کتاب خدای عزوجل بر چهار قسم است، عبارت و اشاره و لطایف و حقایق. پس عبارت آن برای عوام و اشاره آن برای خواص و لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیاست.^۳

احادیث معصومین علیهم السلام که پس از قران مبدأ همه حقایق دین است نیز، به فرموده خود آن بزرگواران، در ورای ظاهر خود، دارای بطون و اعماق بسیاری است که دسترسی به آنها کاری بسیار دشوار و از دسترس عموم خارج می‌باشد. اهل بیت علیهم السلام در موارد بسیاری فرموده‌اند: حدیث ما اهل بیت، سخت و دشوار است.^۴ آن گاه احادیث را از نظر کسانی که قدرت درک و فهم درست آنها را دارند، به چهار گروه تقسیم نموده‌اند:

الف - احادیثی که فهم آنها صرفاً محدود به خود اهل بیت علیهم السلام است. ابوصامت می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا حدیث ما چیزی است که نه فرشته مقرب (چه رسد به دیگر فرشتگان) و نه پیامبر مرسل (چه رسد به دیگر پیامبران) و نه عبد مؤمن (چه رسد به دیگر بندگان) قدرت تحمل (حقایق و معانی) آن را ندارد.^۵

ب - احادیثی که فهم آنها غیر از اهل بیت علیهم السلام، تنها برای فرشته مقرب و پیامبر مرسل و بنده مؤمنی که قلبش با ایمان آزموده شده، امکانپذیر است. ابومحمد ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر آینه حدیث ما اهل بیت، سخت و بسیار دشوار است و جز سه کس از عهده درک و تحمل آن بر نمی‌آید. پیامبر مرسل (و نه دیگر انبیاء) یا فرشته مقرب (و نه دیگر

۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

۲۷. فیض کاشانی، تفسیر صافی، مقدمه ۸.

۲۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۸.

۲۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۲.

فرشتگان) و یا مؤمنی که قلبش به ایمان آزموده شده باشد (و نه دیگر مؤمنان) ^۱.

ج - احادیثی که فهم آنها علاوه بر اهل بیت و فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و مؤمنان آزموده، برای خواص از مؤمنان که اهل توحید و ولایت و تقوی باشند نیز قابل فهم است. شعیب بن حداد از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: هر آینه حدیث ما سخت و بسیار دشوار است. جز فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که قلبش به ایمان آزموده باشد یا شهرهای دارای دژ و بارو، قدرت درک و تحمل آن را ندارند. شعیب از حضرت پرسید: مقصود از شهرهای دارای دژ و بارو چیست؟ حضرت فرمودند: قلب متمرکز یا دل جمع ^۲. همچنین محمد بن سنان از آن حضرت نقل کرده است که: حدیث ما سخت و دشوار است. جز صاحبان سینه‌های نورانی یا قلب سلیم یا اخلاق نیک، آن را درک نمی‌کنند ^۳.

د- احادیثی که به زبان ساده و قابل درک برای همگان بیان شده و جز چهار گروهی که در بالا ذکر شد، دیگران نیز با دقت و تدبّر، می‌توانند معنای آنها را درک کنند.

چهار قسم فوق، ناظر بر احادیثی است که اهل بیت علیهم‌السلام به زبان جاری ساخته‌اند و آلا معارفی در سینه و اندیشه آنان بود که مطلقاً اظهار نکردند. چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هرگز رسول خدا با کُنه عقل خویش با بندگان سخن نگفت ^۴. و امام سجّاد علیه‌السلام در قالب ابیاتی فرمودند: من همچون امامان پیش از خود، دقایق علم خویش را از مردم پنهان می‌کنم که مبادا جاهلان به گمراهی افتند و مسلمانان خون مرا حلال دانند و به ریختن خون من، به خدا تقرب جویند ^۵.

با توجه به حقیقت فوق است که اهل بیت علیهم‌السلام، در مورد احادیث خویش، به پیروانشان دستور داده‌اند که: پس آنچه از احادیث ما را که دل‌های شما به شناخت آن نایل شد، پذیرا شوید و آنچه را به شناخت آن موفق نشد به ما محول نمایید ^۶. و نیز فرموده‌اند: بامردم طبق آنچه برای آنها قابل فهم است بیامیزید و در آنچه برای آنها قابل شناخت نیست رهایشان کنید و آنها را بر خودتان و بر ما تحمیل نکنید. هر آینه امر ما سخت و بسیار دشوار است ^۷. و فرمودند: هر آینه حدیث ما سخت و ثقیل و دشوار

۳۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳ و ۱۹۱.

۳۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۵.

۳۵. فیض کاشانی، حقایق، مقاله اول، باب اول، فصل دوم.

هضم است. پس با احتیاط و کم‌کم آن را به مردم عرضه کنید. کسی که فهمید، برای او بیفزائید و کسی که نفهمید و منکر شد، پس دست نگهدارید.^۱

در حدیثی از جابر آمده است: امام باقر علیه‌السلام نود هزار حدیث به من فرمود که تاکنون به احدی نگفته‌ام و تا ابد نیز به احدی نخواهم گفت. به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم، با آنچه از اسرار تان بر من حدیث نمودید، بار سنگینی بر من نهادید که به احدی نگفته‌ام، بسا می‌شود که در سینه‌ام به غلیان می‌آید تا جایی که حالتی همچون جنون مرا می‌گیرد. حضرت فرمود: جابر، هرگاه اینگونه شد، به سوی کوهستان (صحرا) بیرون رو و حفره کوچکی در زمین بکن و سرت را درون آن حفره ببر. سپس بگو: امام باقر به من چنین و چنان فرمود.^۲

میثم تمّار طیّ حدیثی نقل می‌کند که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام به صحرا می‌رفتند و با کف دست، در زمین حفره‌های می‌کنند و سر درون آن می‌بردند و راز دل می‌گفتند و سپس حفره را پر می‌کردند و می‌فرمودند: این اسرار را در زمین کاشتم و روزی خواهد روید.^۳ شاید مقصود حضرت از رویدن، پدید آمدن عارفان بالله و اولیای خدا در آخرالزمان بر روی زمین باشد که قدرت درک و تحمّل آن اسرار معرفتی را دارا می‌باشند.

براساس آنچه درباره قران و احادیث گفتیم، می‌توان به روشنی پی برد که دین، منحصر به قشر روین آن نیست و حقایق بسیار عمیق و لطیفی در آن وجود دارد که فراتر از فهم‌های سطحی و ظاهری است. چنان که یکی از خادمان امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که: در حضور آن حضرت سخن از گروهی به میان آمد. من عرض کردم: فدایت شوم، ما از آنها بیزاری می‌جوییم، زیرا آنها به آنچه ما قائلیم عقیده ندارند. حضرت فرمودند: آنها ولایت و محبت ما را دارند و شما از آنها بیزاری می‌جوئید؟ گفتم: آری. فرمود: در آن صورت پس نزد ما هم حقایقی است که نزد شما نیست. پس آیا برای ما سزاوار است که از شما بیزاری جوییم؟ عرض کردم: نه، قربانت گردم. فرمودند: و در آن صورت نزد خداوند هم حقایقی است که نزد ما اهل بیت نیست، آیا به نظر تو خداوند به این خاطر ما را طرد می‌کند؟ عرض کردم: به خدا سوگند نه، قربانت گردم، پس ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: با آنها دوستی کنید و از ایشان بیزاری مجوئید. هرآینه از مسلمانان برخی یک سهم و بعضی دو سهم و برخی سه سهم و بعضی چهار

۳۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۳.

۳۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۹.

سهم و برخی پنج سهم و بعضی شش سهم و برخی هفت سهم از حقایق دین نصیبشان شده است.^۱ امام باقر علیه السلام فرمود: روزی نزد امام سجّاد علیه السلام از تقیه یاد شد. پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند، اگر ابوذر آنچه را در قلب سلمان بود می دانست، هر آینه او را می کشت و این در حالی بود که رسول خدا بین آن دو برادری برقرار ساخته بود. پس گمان شما در مورد سایر خلق چگونه است.^۲

از این حدیث و احادیث فراوانی که در باب تقیه و کتمان سر، از اهل بیت علیهم السلام رسیده است می توان دریافت که اسرار و حقایقی در دین وجود دارد که هضم آن حتی برای بسیاری از عالمان و فرهیختگان، دشوار و ناممکن است و افشای آنها می تواند زمینه ساز گمراهی و یا اقدامات ناصحیح شود؛ لذا باید آنها را تنها در بین کسانی که اهلیت و توان درک و هضم دارند، آشکار کرد.

مهم ترین عرصه ای که مشحون از اسرار بی پایان معرفتی است، وادی توحید است، به گونه ای که امام سجّاد علیه السلام فرمود: هر آینه خدای عزوجل می دانست که در آخر الزمان مردمانی ژرفکاو و موشکاف خواهند آمد، به همین سبب سوره قل هو الله احد و آیات سوره حدید تا و هو علیم بذات الصدور را نازل کرد.^۳ بی شک در بسیاری آیات توحیدی قرآن از قبیل آیات ۳۵ تا ۳۸ سوره نور، آیه های ۵۳ و ۵۴ سوره فصلت، آیه ۶ سوره انشقاق، آیات ۱۰۳ تا ۱۰۶ و ۱۱۰ سوره کهف، آیه ۵ سوره عنکبوت، آیه ۱۵ سوره یونس، آیه ۸۴ سوره زخرف، آیه های ۳۹ و ۴۰ سوره یوسف^۴، حقایق و اسرار عمیقی در باب معرفت الله و توحید ذاتی، اسمائی، صفاتی و افعالی حضرت حق و دریافت شهودی آن حقایق و نیل به لقاء الهی، نهفته است، که نه تنها از فهم ساده عوام، که حتی از درک عقلی و علمی اهل علم و اندیشه فراتر است و جز به مدد تهذیب و تزکیه نفس و سیر الی الله و نیل به مدارج اعلاّی شهود باطنی، درک آنها امکان پذیر نیست. همچنین در خطب توحیدی امیرمؤمنان علیه السلام که نمونه هایی از آن در نهج البلاغه و توحید صدوق مندرج است، و نیز در ادعیه آن بزرگوار همچون صباح، کمیل و شعبانیه، لطائف عمیق توحیدی وجود دارد که بیانگر مراتبی از معرفت الله است که جز با سلوک و شهود، قابل

۴۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب درجات ایمان، حدیث ۲.

۴۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۴۳. اصول کافی، کتاب التوحید، باب النسبه، حدیث ۳.

۴۴. کتب معتبره، ج ۲، ص ۳، ه. حواد ملکر، تبریزی، رساله لقاء الله، سید

درک نیست؛^۱ مباحثی چون تجلی حضرت حق، نظر به وجه رب، لقاءالله و امثال آن، که آیات و روایات مشحون از آنها است.^۲

از تمامی موارد مزبور، تنها به ذکر عباراتی از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسنده می‌شود؛ زیرا «درخانه اگر کس است، یک حرف بس است.»

خدای من، نهایت درجه بریدن از غیر و پیوستن و روی نمودن به خودت را به من موهبت فرما و دیدگان دل ما را به نوری که دلها با آن به تو می‌نگرند روشن فرما، تا دیدگان دلها، حجاب‌های نورانی را بدرند و به معدن عظمت و اصل شوند تا روحهای ما، به عزّ قدس تو بیاویزند. خدای من، مرا از آنان قرار ده که ندایش نمودی و اجابتت کرد و بر او نظر افکندی، پس مدهوش جمالت شد، پس آنگاه در سرّ او به گفتگوی محرمانه با او پرداختی و او آشکارا برای تو دست به عمل زد خدای من، مرا به نور عزّتت که از همه چیز بهجت‌آفرین تر است ملحق ساز تا تنها شناسا و عارف تو باشم و از جز تو روی بگردانم و تنها از تو ترسان بوده و در پیشگاه تو مراقب خود باشم.^۳

عرصه دیگری که سرشار از اسرار عمیق معرفتی است، وادی ولایت است. احادیث و روایات و خطب و مکتوبات فراوان پیامبراکرم و اهل بیت بزرگوارش، بخصوص خطب حیرت‌انگیز امیرمؤمنان، علیه‌السلام در زمینه مقامات باطنی و تکوینی خویش، و نیز متون زیارات ماثور و موثقی که از آن بزرگواران رسیده است، همچون زیارت جامعه کبیره، بیانگر حقایق ژرف و لطیفی در رابطه با جایگاه و نقش بلند و منحصر بفرد خاندان پاک رسالت در ایجاد و بقاء و اداره عالم و عالمیان است که فهم و درک آن، چه

۴۵. بلندترین و لطیف‌ترین حقایق عرفانی در کلام معصومین علیه‌السلام، در قالب ادعیه و مناجات آن بزرگواران مطرح شده است. رمز این امر در آن است که در خطب و نامه‌ها و احادیث، مخاطب ایشان انسانهایی بوده اند که ظرفیت آنها برای درک و هضم مطالب محدود بوده است و در نتیجه به اقتضای حکمت که ایجاب می‌کند در طرح مطالب، قدرت فهم مخاطب مراعات شود و به حکم این فرموده پیامبر که: **اَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرًا أَنْ نَكَلِمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ**. ما جماعت پیامبران مأموریت یافته‌ایم که با مردم در حدّ گنجایش عقولشان سخن گوئیم (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۵) در سخنان خود با مردم، تنها آنچه را در حدّ فهم آنان بود مطرح می‌ساختند؛ اما آن گاه که در مقام دعا و مناجات بودند، چون مخاطبان، یعنی خدای متعال، هیچ گونه محدودیتی برای فهم سخن آنان نداشت، بی‌آنکه نگران فهمیده نشدن یا اشتباه فهمیده شدن مطالب عمیق و بلندی که در درون داشتند، آنها را ابراز و اظهار می‌کردند.

۴۶. در زمینه آیات و احادیث ناظر به تجلی حضرت حق، از جمله به این موارد میتوان اشاره کرد: سورة اعراف، آیه ۱۴۳، مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۷۳، ج ۹۸، ص ۱۳۷، ج ۴، ص ۲۶۱، ج ۹۲، ص ۱۰۷ و نهج البلاغه، خطبه های ۱۰۸، ۱۴۷، ۱۸۵ و ۱۸۶ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای سمات و دعای شب مبعث. در مورد نظر به وجه رب و لقاءالله به منابع پاورقی قبل مراجعه شود.

رسد به تصدیق و باورش، از ظرفیت اندیشه بسیاری عالمان و اندیشه‌ورزان فراتر است^۱:

سومین عرصه‌ای که بعنوان نمونه به آن اشاره می‌کنیم شناخت انسان و معرفت النفس است که حاوی حقایق عمیق و اسرار شگرفی است. حقیقت انسان بعنوان سرّ الله و موجودی که نسخه جهان آفرینش و دربردارنده جهانی بزرگتر از جهان بیرون است، و ابعاد و ظرفیت‌های وجودی انسان و مدارج و مراتبی که نیل به آنها برای وی میسر است و اینکه انسان کامل دارای چه ویژگیها و در نظام هستی دارای چه جایگاهی است، در آیات قران و احادیث معصومین علیه‌السلام فراوان مورد بحث قرار گرفته است و اسرار و رموز عمیق و غامضی در این زمینه در کتاب و سنت وجود دارد که درک کُنّه آنها، از دسترس نه تنها عوام، که حتی بسیاری از خواص اهل علم، فراتر است^۲.

درک حقایق بلندی از دین، که به نمونه‌هایی از آن در وادی توحید، ولایت و انسان‌شناسی اشاره شد، همّت والایی می‌طلبد و رویکرد والا همتانی که طالب و پی‌جوی آن شده‌اند، پدیدآورنده عرفان است.

۴- رویکرد علم الهامی و موهبتی خواهانه

در فهم و فراگیری حقایق هستی و معارف دینی، راه، منحصر به کسب و تحصیل ظاهری علوم عقلی و نقلی نیست. آیات و احادیث بسیاری حکایت از این دارند که برخی مؤمنان صالح، حقایقی را از راه باطن دریافت می‌کنند و بی آن که نزد عالم و دانشمندی زانو بزنند، به معارف والایی دست می‌یابند.

معارف بلندی که خضر علیه‌السلام، بی‌آنکه پیامبر باشد^۳، دریافت کرده بود، که حتی پیامر الوالعزمی چون موسی علیه‌السلام نه تنها به آن راه نیافته بود که حتی طاقت تحمل آن را نداشت^۴ و نیز حکمتی که به لقمان عطا شده بود^۵، نمونه‌هایی از این دریافت‌های باطنی است. الهامات باطنی که مادران دو پیامبر بزرگ الهی، یعنی موسی و عیسی علیهما‌السلام، دریافت کردند^۶، نمونه دیگری از این حقیقت است.

۴۸. ن. ک. به: مهدی طیب، ره توشه دیدار، ص ۳۱-۴۶، مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۴۷۶-۴۹۰.

۴۹. ن. ک. به: مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۴۲۲-۴۲۷ و مولی نظرعلی طالقانی، کاشف الاسرار، مهدی طیب، ج ۲، ص ۳۴۸-۶۶۶.

۵۰. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷.

۵۱. سورة كهف، آیات ۶۰-۸۲.

وعدۀ خداوند به اهل ایمان که در صورت مراعات تقوای الهی، به آنها علم موهبت خواهد شد^۱ و قدرت تمیز حق از باطل به آنان عنایت خواهد گردید^۲، شواهد قرآنی دیگری بر این امر می‌باشند.

در احادیث معصومین علیهم‌السلام هم به امکان دستیابی به علم موهبتی الهی فراوان تصریح شده است. به عنوان نمونه در منابع شیعه و اهل سنت احادیثی وجود دارد که معنای آنها با اختلاف الفاظی که دارند، این است که: اگر کسی وجود خود را چهل روز برای خدا (از غیر او) خالص کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب او بر زبانش جاری می‌سازد^۳. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: هر که زهد و بی‌رغبتی به دنیا پیشه سازد، بی آن که از کسی علم بیاموزد خداوند به او علم عنایت می‌کند^۴.

پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم می‌فرماید: هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند علم آنچه نمی‌داند را به او به ارث می‌رساند^۵. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: علم نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه در زمین است تا برای شما بالا آید، بلکه در قلبهای شما آفریده شده است؛ به اخلاق روحانیان متخلق گردید تا برای شما آشکار شود^۶. و نیز آن حضرت در وصف اهل ذکر می‌فرماید: در دورانهای مختلف روزگار، بندگان هستند که خداوند در فکرشان با آنان محرمانه راز گفته و در درون اندیشه‌شان با آنها سخن می‌گوید^۷. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: علم به درس آموختن نیست. علم نوری است که خدای تبارک و تعالی در قلب هر که را اراده کند که هدایتش نماید، قرار می‌دهد^۸.

مؤمنانی که با علم اکتسابی ارضاء نشده و به آن بسنده نکرده و در پی علم الهامی و موهبتی الهی و به تعبیر دیگر، علم لدنی^۹ برآمده‌اند، رویکردشان به دین، پدیدآورنده عرفان است^۱.

۵۴. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۵۵. سوره انفال، آیه ۲۹.

۵۶. صدوق، عیون اخبار الرضا، ص ۲۵۸ و محدث قمی، سفینه البحار، ماده حکم و ابن فهد حلّی، عدّة الداعی، ص ۱۷۰ و کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶ و غزالی، احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۲۲ و سهروردی، عوارف المعارف (هامش احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۵۶).

۵۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۳.

۵۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۶۳.

۵۹. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص ۲۴۷. حدیثی قریب به این مضمون نیز از حضرت عیسی علیه‌السلام نقل شده است. حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ۷۸۸.

۶۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۶۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵، و شهید ثانی، منیه المرید، ص ۱۴۸ و ۱۶۷.

۵- رویکرد شهود طلبانه

ظاهر عالم ملک یا دنیا نامیده می‌شود. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: مبارک است خدایی که ملک عالم در ید قدرت اوست.^۲ این ظاهر، به موجب آیات و احادیث، در ورای عالم، باطنی دارد که ملکوت یا آخرت خوانده می‌شود. منزّه است خدایی که ملکوت همه چیز در ید قدرت اوست.^۳ و نیز می‌فرماید: از ظاهری آگاهند... و از آخرت غافلند.^۴ در این آیه، آخرت نقطه مقابل ظاهر قرار داده شده است، یعنی باطن.

انسان نیز به عنوان یکی از موجودات عالم، ظاهر و ملکی دارد و باطن و ملکوتی. انسان همان گونه که در ظاهر وجود خود حواسی دارد که به وسیله آنها ظاهر عالم را احساس و ادراک می‌کند، در باطن خویش نیز حواسی دارد، که در صورت سلامت و هوشیاری باطنی، قادر است به وسیله آنها باطن و ملکوت عالم را احساس و ادراک نماید. چنان که حضرت ابراهیم علیه‌السلام به مدد دیدگان باطنی خویش به رؤیت ملکوت آسمانها و زمین نایل آمد. قرآن کریم می‌فرماید: این گونه به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم.^۵ و از این آیه قرآن کریم که می‌فرماید: آیا مردمان به ملکوت آسمانها و زمین نظر نمی‌کنند؟^۶ می‌توان دریافت که چنین دیده ملکوت نگر و باطن بینی در تمامی انسانها وجود دارد. اگر دیده‌ای که بتوانند به ملکوت نظر کند در آنها نبود، چنین توقّعی از آنان به جا نبود. پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم می‌فرماید: هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه قلبش دو چشم دارد که آن دو دیده پنهانند و به وسیله آنها غیب درک می‌شود. پس هنگامی که خداوند نسبت به بنده‌ای اراده نیک نماید، دو چشم دل او را می‌گشاید، پس او آنچه را که از دیدگان ظاهرش پنهان بود می‌بیند.^۷ امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرماید: هر بنده‌ای چهار چشم دارد، دو چشم که با آنها امر دین و دنیايش را

۶۳ ذکر این نکته خالی از لطف نیست که اگر در احادیث آمده است: *عالمان وارثان پیامبرانند* (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۴) با توجه به این که وارث، آنچه را مورث دارد به ارث می‌برد، و با عنایت به اینکه علم انبیای الهی، علم لدنی و موهبتی الهی بوده نه علم اکتسابی، شاید بتوان نتیجه گرفت که وارثان حقیقی پیامبران، در مرتبه نخست، کسانی‌اند که علم لدنی و موهبتی را از پیامبران به ارث برده‌اند...

۶۴ سوره تبارک، آیه ۱.

۶۵ سوره یس، آیه ۸۳.

۶۶ سوره روم، آیه ۷.

۶۷ سوره انعام، آیه ۷۵.

می‌بیند و دو چشم که با آنها امر آخرت خویش را می‌بیند. پس آن گاه که خداوند نسبت به بنده‌ای اراده نیک نماید، دو چشمی را که در دلش وجود دارد می‌گشاید و در نتیجه او به وسیله آن دو، غیب و امر آخرت خویش را می‌بیند. و هنگامی که غیر آن را نسبت به او اراده کند، قلبش را در همان حالی که هست رها می‌کند.^۱ و امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که خدای تبارک و تعالی نسبت به بنده‌ای اراده نیک نماید، نوری در دل او می‌افکند و گوشه‌ای دل او را می‌گشاید.^۲

آنچه اکثریت انسانها را از قدرت مشاهده و ادراک ملکوت و باطن عالم محروم ساخته و حواس و ادراکات باطنی آنها را از کار انداخته، محبت و تعلق خاطر آنان به دنیا و مسحور و مفتون و غرق توجه به دنیا شدن آنهاست. گروهی از آنها در اثر افراط در این امر، به طور کلی حواس باطنی خود را نابود کرده‌اند و از جمله دیدگان باطنی آنها کور و نابینا شده است. قرآن کریم در مورد این گروه می‌فرماید: چشمان ظاهر آنها کور نشده ولیکن دیدگان دل‌هایی که در سینه دارند نابینا شده است.^۳ گروه دیگر آنها باطنشان به خواب رفته و حواس باطنیشان گرچه باقی‌ست، اما از کار افتاده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مورد این گروه می‌فرماید: مردمان در خوابند.^۴ قرآن کریم در مورد اینان می‌فرماید: دل‌هایی دارند که با آنها احساس و ادراک نمی‌کنند و دیدگانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنها همچون چهارپایانند- که ادراک و چشم و گوش باطن ندارند- بلکه گمراه‌ترند. آنها همان غافلانند- که از وجود حقایق باطنی عالم بی‌خبرند-^۵

این دو گروه چون تنها با حواس ظاهری خود با عالم در ارتباطند، جز آنچه با حواس ظاهری می‌توان دریافت، از عالم هیچ تصویری ندارند و از اینکه عالم، باطن و ملکوت و آخرتی دارد، غافل و بی‌خبرند. (ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند و از آخرت غافلند.)^۶

تنها در صورت قطع تعلق از دنیا، ادراکات باطنی اینان بیدار و فعال شده و به مشاهده ملکوت و باطن

۷۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۱ ص ۲۵۰.

۷۱. کلینی، اصول کافی، کتاب التوحید، باب الهدایة آنها من الله عزوجل، حدیث ۲.

۷۲. سوره حج، آیه ۴۶.

۷۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ج ۶۶ ص ۳۰۶.

۷۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

عالم نایل می‌شوند. به قطع تعلق از دنیا، اصطلاحاً موت گفته می‌شود^۱ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم می‌فرمایند: مردمان در خوابند و چون به موت نایل شوند، بیدار می‌گردند.^۲ انسانها از نظر نحوه نایل به موت به دو گروه تقسیم می‌شوند. اکثریت اشخاص، همان گونه که ذکر شد، تا زنده‌اند دل از دنیا برنمی‌دارند^۳ و در نتیجه تنها به هنگام مرگ و جان‌دادن است که به اجبار و اضطرار، از دنیا دل می‌کنند. اینان به موت اضطراری نایل می‌شوند و در نتیجه موت، پرده از برابر دیده باطنشان برگرفته می‌شود و باطن عالم را که تا آن لحظه از وجودش بی‌خبر بودند، به رأی العین می‌بینند. قرآن کریم در مورد این گروه می‌فرماید: و به راستی سکرات موت فرا رسید ... و تو از این - که عالم، باطن و آخرتی دارد - غافل بودی و ما پرده را از مقابل تو برداشتیم و دیدگان تو امروز تیزبین و نافذ شده است - باطن عالم را می‌بیند^۴ اما قلیلی از اشخاص برجسته وجود دارند که در زمان حیات ظاهری خویش به خواست و اراده خود، با تهذیب نفس و دل شستن از محبت دنیا، به موت اختیاری نایل می‌شوند. این گروه مصداق این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند که: پیش از آن که (به اضطرار) به موت نایل شوید (به اختیار خویش) به موت دست یابید.^۵ این موت اختیاری مقارن تولد معنوی آنان و راه یافتنشان به ملکوت آسمانها و زمین است. (حضرت عیسی علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که دوبار - یکی از رحم مادر و دیگری از رحم یا تعلق به دنیا - متولد نشود، به ملکوت آسمانها و زمین داخل نمی‌شود.)^۶ در اثر این موت و تولد اختیاری، اینان به بیداری باطنی می‌رسند و در حالی که زنده‌اند و حواس ظاهریشان نیز کار می‌کند، حواس باطنیشان فعال می‌شود. این برجستگان، در حالی که دیگران تمام توجه‌شان مصروف ظاهر دنیاست، به باطن عالم می‌نگرند و بواطن عالم را می‌بینند. (امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: اولیاء و دوستان خدا همان کسانی که هنگامی که مردم به ظاهر دنیا می‌نگرند، آنها باطن دنیا را می‌بینند.)^۷

۷۶. این که موت به معنای مرگ نیز به کار برده می‌شود به این خاطر است که اکثر انسانها تا زنده اند از دنیا دل نمی‌کنند و تنها به هنگام مردن و فوتشان است که دل از دنیا برمی‌گیرند و به موت نایل می‌شوند. این کثرت همزمانی فوت و موت، سبب شده که تدریجاً موت نیز معنی فوت پیدا کند و به جای آن بکار رود

۷۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ج ۶۶، ص ۳۰۶.

۷۸. دقت شود که موت دست کشیدن از استفاده از دنیا نیست، بلکه دل بریدن از محبت و وابستگی به دنیاست

۷۹. سوره ق، آیات ۱۹-۲۲.

۸۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۱۷ و ج ۶۹، ص ۵۷.

۸۱. فقه: ائمه، احادیث مثنوی، ص ۹۶ و ۹۷، شرح فصوص الحکم، ص ۳۱۵.

یکی دیگر از عواملی که انسان را از احساس و ادراک حقایق باطنی عالم هستی باز می‌دارد، اسیر دست شیاطین بودن و در منجلاب گناهان فرورفتن و به اعمال معصیت‌آمیز معتاد شدن است. (امام سجّاد علیه‌السلام در مقام دعا عرضه می‌دارد: خدایا تو در برابر خلق پرده‌ای بر خود نکشیده‌ای، جز آن نیست که اعمال - زشت و معصیت‌آمیز - خودشان آنها را از مشاهده تو محجوب ساخته است.^۱ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: در پرده و مخفی بودن خداوند از خلق، به خاطر فراوانی گناهان آنهاست.^۲ و پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم می‌فرماید: اگر نبود که شیاطین اطراف دل‌های بنی آدم را گرفته و احاطه کرده‌اند، هر آینه همه مردمان ملکوت آسمانها و زمین را می‌دیدند.^۳) بنابراین تهذیب نفس از آلودگی‌ها و تطهیر جسم از معاصی، می‌تواند زمینه‌ساز مشاهده حقایق باطنی عالم شود.

از دیگر عواملی که انسانها را از احساس و ادراک ملکوت و باطن عالم محروم می‌سازد، ضعف و تزلزل در عقیده و ایمان است. (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: اگر پرگویی در کلامتان و آمیختگی - شک و یقین - در قلبهایتان نبود، هر آینه آنچه را من می‌بینم، شما هم می‌دیدید و آنچه را من می‌شنوم، شما هم می‌شنیدید.^۴) در نتیجه اگر شخص، به ایمان راسخ و یقین دست یابد، حواس و ادراکات باطنیش فعال و بیدار می‌شود و به ادراک و احساس ملکوت عالم و مناظر اخروی نایل می‌شود. علت توفیق حضرت ابراهیم علیه‌السلام در مشاهده ملکوت آسمانها و زمین را همین عنوان کرده است. چنانکه قرآن کریم فرموده است: برای اینکه (ابراهیم) از اهل یقین می‌باشد.^۵ قرآن کسانی را که به مرتبه علم الیقین رسیده‌اند، که نازلترین مرتبه از مراتب سه‌گانه علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین است،^۶ قادر به رؤیت و دیدن آتش دوزخ در همین دنیا می‌دارند. (اگر بر علم الیقین آگاه باشید، هر آینه آتش دوزخ را می‌بینید.)^۱ چنان که قضیه جوان اهل یقینی که به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید و تمامی عوالم باطنی و اخروی را مشاهده می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز دریافت‌های او را تأیید فرمودند، مؤید این حقیقت است. امام صادق علیه‌السلام ماجرای آن جوان را چنین بیان می‌فرماید:

۸۳. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

۸۴. صدوق، التوحید، ص ۲۵۰.

۸۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۶۹ و ج ۶۰ ص ۳۳۲.

۸۶. محیی‌الدین بن عربی، فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۱۴۷، ج ۳، ص ۱۳ و ۱۳۱.

۸۷. سوره انعام، آیه ۷۵.

۸۸. به دو مرتبه نخست یقین در آیه‌های ۵ و ۷ سوره تکوین و به مرتبه نهایی آن در آیه ۹۵ سوره واقعه اشاره شده است.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را با مردم گزارد. سپس در مسجد نگاهش به جوانی افتاد که چرت می‌زد و سرش پایین می‌افتاد، رنگش زرد، تنش لاغر و چشمانش به گودی فرو رفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: حالت چگونه است؟ عرض کرد: من صاحب یقین گشته‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گفته او در شگفت شد و فرمود: هر یقینی را حقیقتی است. - نشانه - حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله یقین من است که مرا اندوهگین ساخته و به من بیداری شب و تشنگی روز بخشیده و مرا نسبت به دنیا و هر چه در آن است بی‌رغبت ساخته است، به گونه‌ای که گویا عرش پروردگرم را می‌بینم که برای رسیدگی به حسب خلق برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده‌اند و گویا اهل بهشت را می‌نگرم که در نعمت می‌خرامند و یکدیگر را می‌شناسند و بر تخت‌ها تکیه زده‌اند. و گویا اهل دوزخ را می‌بینم که در آنجا معذبند و به فریادرسی، ناله می‌کنند. و گویا اکنون صدای زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین‌انداز است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب فرمود: این جوان بنده‌ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته است. سپس به او فرمود: بر این حال که داری ثابت باش. جوان عرض کرد: یا رسول الله از خدا بخواهید که شهادت در رکاب شما را روزیم کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای او دعا فرمود. مدتی نگذشت که در جنگی همراه پیغمبر بیرون رفت و بعد از شهادت ۹ نفر، شهید شد و دهمین شهید آن جنگ گردید.^۲) امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیف تقواییشان نیز به همین نکته اشاره فرموده‌اند. (آنها و بهشت چونان کسی که آن را می‌بیند و در آن متنغم است می‌باشند، و ایشان و دوزخ همچون کسی که آن را می‌بیند و در آن معذب است، می‌باشند.)^۳ و آن حضرت در وصف اهل ذکر نیز به همین ویژگی اشاره نموده‌اند. (با آن که در دنیا زندگی می‌کنند، گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته‌اند. آنها سرای دیگر را مشاهده می‌کنند. گویا بر غیب‌های اهل برزخ در دوران اقامت طولانی‌شان در آن، مُسرفند و قیامت وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است و آنها پرده‌های قیامت را برای اهل دنیا برداشته‌اند. به گونه‌ای که گویا آنچه را مردم نمی‌بینند، آنها مشاهده می‌کنند و آنچه را مردم نمی‌شنوند، آنها می‌شنوند.)^۴ امام سجّاد علیه‌السلام هم با عنایتی که در عرفات به زهری نمودند، برای لحظاتی چشم باطن او را گشودند و او اشخاص را به صورت خوکهایی مشاهده کرد.^۵ شبیه

۸۹. سوره تکوین، آیه ۵.

۹۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۴.

۹۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

این عنایت را در طواف حج، امام باقر و امام صادق علیهما السلام به ابابصیر فرمودند و او نیز بسیاری از طواف کنندگان را که با ولایت دشمنی داشتند، به صورت بوزینگان و خوکهایی مشاهده کرد.^۱ و این صورتهای همان صورتی است که به موجب احادیث، آنها در قیامت با آن محشور می‌شوند.^۲

از عوامل دیگری که موجب محرومیت و محجوبیت انسان از ادراکات باطنی و مشاهده حقایق هستی می‌باشد، خودبینی است. امام کاظم علیه السلام علت بی‌نصیب شدن خلق را از مشاهده جمال الهی، همین خودبینی دانسته‌اند. ایشان می‌فرمایند: بین حضرت احدیت و مخلوقاتش، حجابی جز خود خلاق وجود ندارد.^۳ بنابراین با رهایی از اسارت دیو خودبینی، انسان از محجوبیت خارج شده و به رؤیت و دیدار حضرت حق نایل می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: مؤمن با نور الهی می‌نگرد.^۴ در حدیث قدسی این سخن خداوند آمد است که بنده مؤمن از راه عمل به فرائض و نوافل، به جایی می‌رسد که: تا بدان جا که من - خداوند - گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند.^۵ بی‌شک هیچ حقیقتی از چنین چشم و گوش مخفی و غایب نخواهد بود. همین دیدگان خدائی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که در معراج، نور عظمت الهی را مشاهده کرد چنانکه امام کاظم علیه السلام در مورد معراج آن حضرت فرمودند: خداوند از نور عظمت خویش، هر چه او دوست داشت، به او نمایاند.^۶ همین دیده دل بینای امیرمؤمنان علیه السلام بود که به هر چه نگریست، خدا را مشاهده کرد. چنانکه خود فرمود: به هیچ چیز ننگریستم مگر اینکه پیش از آن، پس از آن، همراهان و درون آن چیز، خدا را دیدم.^۷ و جز با دیدن خداوند به عبادت او برخواست. (من کسی نیستم که خدایی را که بنیمن عبادت کنم... دلها با حقایق ایمان خداوند را می‌بینند.)^۸ امام صادق علیه السلام هم با تکرار آیه‌ای ناگهان آن را

۹۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱ و ج ۴۷، ص ۷۹.

۹۵. فیض، علم الیقین، ج ۲، ص ۹۰۱.

۹۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۰۴.

۹۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۳.

۹۸. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من اذی المسلمین، حدیث ۷ و ۸.

۹۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۶.

۱۰۰. فیض، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

مستقیماً از پروردگار شنیدند.^۱ (چنین توفیقاتی بعضاً نصیب دست پروردگان مکتب ولایت نیز شده است. چنان که با عنایت امام صادق علیه‌السلام ابوبصیر به رؤیت قلبی پروردگار دست یافت و حضرت بشارت این رؤیت را برای همه مؤمنان دادند.)^۲

مؤمنانی که ادراکات و حواس باطنیشان بیدار و فعال می‌شود، از اسارت و محجوبیت عالم خلق بیرون شده و به فصاحت عالم امر راه می‌یابند.^۳ در این جایگاه است که به هر چیز از جنبه و وجهه الهی آن می‌نگرند و توجه می‌نمایند و به هر سو رو می‌کنند و به هر چه نظر می‌افکنند وجه الله را می‌بینند.^۴ صاحب‌الامر و ولی امر همان وجه الله است که تمامی اولیاء الهی بدان روی دارند.^۵ کسی که به عالم امر راه یافته است، به دیده دل و شهود باطنی، در سراسر عالم امام را حاضر و ظاهر می‌بیند.

آنچه به عنوان نمونه بدان اشاره کردیم، تا حدودی مفهوم شهود و امکان‌پذیر بودن آن برای مؤمنان را روشن ساخت.^۶ مؤمنانی که در طلب نیل به شهود برآمده‌اند و هم آهنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمنای خدایا چیزها را با حقیقت وجودیشان به من بنمایان^۱، نموده‌اند، رویکردشان به دین، زمینه‌ساز پیدایش عرفان است.

۶- رویکرد تمامیت‌گرا

۱. اسلام به عنوان یک دین، همانند هر چیز دیگر، دارای اسم و نام، وصف و صفت، و حقیقت و ذاتی است. چنان که میوه‌ای چون سیب، نامی دارد که از سه حرف س، ی، ب تشکیل شده است، وصفی دارد که همه اطلاعاتی است که درباره انواع و خواص سیب قابل فراگیری است، و حقیقتی دارد که خود میوه سیب است؛ اسلام و مسلمانی هم نام و اسمی دارد که اشخاص بر خود می‌نهند، وصف و صفتی دارد که همه معلوماتی است که در مطالعات دینی قابل کسب و فراگیری است، و حقیقتی دارد که معرفت و ایمان قلبی، روحیات و خلقیات معنوی و انسانی، و اعمال صالح و منطبق بر اوامر و

۱۰۲. سید بن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۰۷ و فیض، محجّه البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۲.

۱۰۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.

۱۰۴. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۱۰۵. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۱۰۶. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۱۰۷. ن.ک. به: مهدی طیب، ره توشه دیدار، ص ۵۷ تا ۶۷ و مهدی طیب، مدیریت اسلامی، ص ۲۰ تا ۲۳.

رضایت الهی است.

اشخاص در بهره‌مندی از اسلام به سه گروه تقسیم شده‌اند. گروهی تنها به نام و ادعای مسلمانی بسنده کرده‌اند و نه شناختی از اسلام دارند و نه وجودشان بهره‌ای از کمالات دین برده است.^۲ گروه دیگر علاوه بر نام مسلمانی، به کسب علم و جمع‌آوری اطلاعات در عرصه شناخت دین پرداخته و عمری را به مباحثات و مجادلات علمی بر سر موضوعات دینی سپری ساخته‌اند، ولی وجودشان از کمالات دین بی‌بهره است. اما گروه سوم وجود دارند که همت خود را بر بهره‌بردن از حقیقت دین و پیاده کردن اسلام در همه ابعاد وجودی خویش و نایل شدن به کمالاتی که اسلام در صدد رساندن انسان به آنها بوده، گمارده‌اند. نه اسم و ادعای مسلمانی، و نه حتی قیل و قال‌های علمی برسر مسائل اسلامی، هیچ یک، آنها را به خود جذب و مشغول نساخته و از گام سپردن در جهت نیل به حقیقت دین باز نداشته است.^۳

۲. اسلام دینی فطری است^۱ و فطرت به معنای خلقت و آفرینش است. بنابراین یکی از معانی فطری بودن دین اسلام، مطابقت و همسانی آن با خلقت انسان است. به بیان دیگر، ساختار دین اسلام با ساختار وجودی انسان همسان و مطابق است. لذا همان گونه که وجود انسان دارای سه بخش جسم یا بدن، نفس یا روان، و روح یا قلب است؛ اسلام نیز دارای احکام و دستورات عملی، اخلاق و روحیات معنوی، و معارف و عقاید قلبی است. در نتیجه، به همان نحو که در نشئه دنیوی، انسان بدون یک یا دو جزء از اجزاء سه گانه مذکور، قابل تصور و تحقق نیست، اسلام نیز بدون یک یا دو جزء از اجزاء سه گانه مزبور، بی‌معنا و مفهوم است. علاوه بر این، همان گونه که سه جزء جسم، نفس و روح، در وجود انسان هر یک منزلت و اهمیتی خاص خود دارد و در مقایسه اجزاء با یکدیگر، یکی مهم (جسم)، دیگری مهم‌تر (نفس) و سومی مهم‌ترین است (روح)، سه جزء احکام عملی، اخلاق و روحیات معنوی، و معارف و عقاید

۱۰۸. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص ۲۴۴، و فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۲۶ و نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۳۰۹.

۱۰۹. سوره حجرات، آیه ۱۴، سوره عنکبوت، آیه ۲ و سوره صف، آیه ۳.

۱۱۰. نکته در خور دقت این است که دین در تعلم تجزیه ناپذیر و در تحقق غیر قابل تجزیه است. یعنی تفکیک و تجزیه دین در عرصه مطالعات دین‌شناسی، به حوزه‌های عقائد، اخلاق، احکام، تاریخ و... به منظور ژرف‌کاوی‌های کارشناسانه و کسب تخصص‌های علمی در هر یک از حوزه‌های مزبور امری پذیرفتنی و قابل تأیید است. اما در عرصه تدین و دینداری چنین امری ناموجه و نادرست است. به بیان دیگر، عالم و مجتهد متجزی قابل تصور و قبول است؛ لکن مسلمان و مؤمن متجزی مردود و غیر قابل قبول است.

قلبی، در پیکره اسلام نیز هر یک منزلت و اهمیتی خاص خود دارد و در مقایسه اجزاء مزبور با یکدیگر، یکی مهم (احکام و تکالیف عملی)، دیگری مهم‌تر (اخلاق و روحیات معنوی) و سومی مهم‌ترین است (معارف و عقاید قلبی).

در زمینه آنچه اشاره شد، متأسفانه انحرافات گوناگونی در بین مسلمانان پدید آمده است.

الف - گروهی، با رویکرد افراطی به یکی از سه جنبه اسلام و کم اهمیتی تلقی کردن دیگر جنبه‌ها، در عمل، از دو جنبه دیگر بازمانده و اسلام و مسلمانی‌شان به یک جنبه منحصر شده است، چونان مقدس مآبان قشری که از اسلام و مسلمانی، به احکام فردی و عبادی بسنده کرده‌اند. بی‌شک چنین رویکردی، با حقیقت اسلام سازگار نیست؛ زیرا اولاً هیچ جنبه فاقد اهمیتی در اسلام وجود ندارد که بتوان به آن بی‌اعتنایی کرد و نپرداختن به آن را موجه شمرد. ثانیاً نسبت میزان اهمیتی هر جنبه در مقایسه با سایر جنبه‌های دین، تابع سلیقه و مذاق اشخاص نیست و معیار آن قرآن و سنت و سیره معصومین علیهم السلام است. این امر که از نظر اسلام، شناخت و باور یا معرفت و ایمان، شرط پذیرفته شدن هر عمل صالحی است، چنان در آیات و روایات مورد تأکید قرار گرفته^۲، که به نظر نمی‌رسد منکری داشته باشد. در نتیجه این که دارا بودن ایمان و معرفت بیش از التزام به احکام عملی اهمیتی دارد، غیرقابل تردید است. مهم‌تر بودن روحیات معنوی و محسنات اخلاقی، از احکام فقهی و فرائض عبادی نیز امری است که چه به صورت کلی و چه در مورد برخی از صفات اخلاقی، به صورت جداگانه و خاص^۳، در احادیث و روایات، فراوان مورد تصریح قرار گرفته است. بنا بر این کسانی که نه در پی افزایش معرفت و ارتقاء ایمان بوده و نه درصدد تهذیب نفس و آراستن خویش به روحیات معنوی و فضایل اخلاقی می‌باشند و همه مسلمانی‌شان به انجام اعمال عبادی و مراعات احکام ظاهری خلاصه شده است، از تمامیت دین محروم و غیرقابل تأییدند.

ب - گروه دیگر هر یک از سه جنبه دین را مختص طبقه و سطحی از مؤمنان دانسته و به گمان ارتقاء خویش به سطوح بالاتر، خود را از جنبه‌هایی که مختص سطوح پائین‌تر پنداشته‌اند، بی‌نیاز و معاف

۱۱۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۱۱۲. اصول کافی، کتاب فضل علم، باب عمل بغير علم، حدیث ۲ و کتاب التَّوْحِيد، باب التَّوَادِر، حدیث ۴ و کتاب الحجَّة، باب نادر جامع فی فضلالامام و صفاته، حدیث ۲.

۱۱۳. به عنوان نمونه در مورد صبر: کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث‌های ۲ و ۴. در مورد

شمرده‌اند؛ همچون برخی از جهّال صوفی مشرب که احکام عملی یا شریعت را مربوط به عوام، تعالیم اخلاقی و طریقت را مربوط به خواصّ، و معارف شهودی و عقاید قلبی یا حقیقت را مربوط به اخصّ خواصّ پنداشته، و به گمان اهل طریقت بودن، خود را از عمل به شریعت، و یا به پندار واصل به حقیقت بودن، خود را از عمل به شریعت و التزام به طریقت بی‌نیاز و معاف می‌دانند.

این رویکرد نیز از حقیقت اسلام بیگانه است؛ زیرا شریعت، طریقت و حقیقت، سه بُعد واقعیت واحد و تجزیه ناپذیری به نام اسلام است. چنانکه عطر و بو، شکل و رنگ، و طعم و مزهٔ سیب، سه جنبه از حقیقت واحدی به نام سیب است و اگر سیب وجود داشته باشد، هر سه آنها وجود دارند و اگر هریک را حذف کنیم، دیگر چیزی به نام سیب وجود نخواهد داشت. در نتیجه مسلمان و مؤمن راستین کسی است که هم قلبی سرشار از معرفت و عشق به خدا و اولیای الهی، هم روانی جایگاه روحتیات برجستهٔ معنوی و اخلاق والای انسانی، و هم پیکری تجلّی‌گاه اعمال صالح و احکام الهی دارد. وجود مقدّس پیامبر اکرم و اهل بیت بزرگوارش علیهم السلام که از یک سو در قلّه کمالات انسانی و ایمانی قرار گرفته و الگوی تمام عیار و نیکوی مسلمانی‌اند^۱، و از سوی دیگر، شریعت، طریقت و حقیقت را هم‌زمان و توأمان واجدند، بهترین شاهد و سند بر بطلان پندار پیش گفته است.

قرآن کریم در آیهٔ نور، چراغی (مصباح) را مثال می‌زند که حبابی شیشه‌ای (زجاجه) دارد و درون چراغدانی (مشکوه) نهاده شده است^۲. اگر چراغ راه، همان قلب نورانیت یافته از معرفت و محبت خدا و اولیای خدا، حباب راه، روان منور به نور روحتیات معنوی و خلقیات الهی، و چراغدان راه، پیکر نورانی به نور اعمال صالحه و احکام عملی دین بدانیم، چگونه قابل تصوّر است که قلب، به نور حقیقت روشن، و روان به نور طریقت نورانی بوده و پیکر، غرق در ظلمت اعمال سوء و معاصی و گناهان و ناهماهنگ با احکام شریعت باشد؟ یا این که قلب از نور معرفت و محبت و شهود روشن، اما روان به ظلمت اخلاق سوء و روحتیات پلید، و پیکر به ظلمت اعمال سوء و معاصی و گناهان مبتلا باشد؟

مثال دیگر قرآن شجرهٔ طیّبه است که ریشه‌ای استوار در زمین، و ساقه و شاخه‌هایی گسترده در آسمان، و میوه‌های فراوان و نو بر پیکر دارد^۳. درخت اسلام و ایمان نیز چنین است. ریشه‌هایی مستحکم در دل سرشار از ایمان و عشق و معرفت مؤمن دارد و از آن ریشه، ساقه‌ها و شاخه‌های روحتیات متعالی و

۱۱۴. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۱.

۱۱۵. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵.

خلقیات فاضله، در آسمان روان او رویده است و هر دم میوه‌های اعمال شایسته و کردارهای مطابق احکام الله بر پیکر او ظاهر می‌شود. همواره بین ریشه و پیکره و میوه‌های درخت، سنخیت برقرار است و از ریشه هر درختی، تنها پیکره و میوه همان درخت می‌روید.

با توجه به مطالب فوق، انفکاک بین شریعت، طریقت و حقیقت، یک خیال باطل و یک امر ناشدنی و ناممکن است و آنان که به شریعت ملتزم نیستند، یا شریعت و طریقت را توأمان رها کرده‌اند، نه اهل طریقت‌اند و نه بهره‌ای از حقیقت نصیبشان شده است.^۱

از آنچه گفته شد مفهوم تمامیت‌گرا بودن در رویکرد به دین را می‌توان دریافت. کسانی که از یک سو، نه به ادعای مسلمانی اکتفا و نه به قیل و قالهای علمی اسلام شناسانه بسنده کرده‌اند و در پی این بوده‌اند که وجودشان تجلیگاه حقیقت اسلام و نایل به کمالات ناشی از آن شود، و از سوی دیگر، اسلام را در تمامیت خود، یعنی احکام عملی فردی و اجتماعی (شریعت)، روحیات معنوی و خلقیات شایسته (طریقت) و معارف شهودی و ایمان و محبت قلبی (حقیقت)، با همان میزان اهمیتی که خود اسلام برای هر یک از اجزاء سه‌گانه مزبور قائل شده است، شناخته و درصدد پیاده کردن آن در خویش می‌باشند، رویکردشان به دین، تمامیت‌گرایانه می‌باشد. عرفان راستین، زائیده چنین رویکردی به دین است.

سخن آخر:

با آنچه به استناد آیات قرآن کریم و احادیث و روایات معصومین علیهم السلام ذکر شد، جای تردید نمی‌ماند که رویکردی با ویژگیهای ششگانه فوق، که پدیدآورنده عرفان راستین اسلامی است، پایه گذاری جز قرآن کریم و پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت بزرگوارش علیهم السلام نداشته است. در نتیجه نه نیازی به تقلاهای بی‌هوده برای یافتن عاملی خارج از حوزه اسلام، برای توجیه پیدایش عرفان اسلامی وجود دارد و نه نتیجه تقلاهای مزبور، با توجه به آنچه در این نوشتار به اختصار بیان شد، جایی برای پذیرفته شدن و مقبولیت خواهد یافت.

مآخذ و توضیحات

۱. اینان عقیده‌مندی به مذهب را موجب برخورداری از یک پناهگاه روانی و درونی برای ازپا درنیامدن در لحظات ترس و اضطراب، یا داشتن یک مُحرم و شنوای راز درونی برای تخلیه روانی از راه درد دل کردن نزد او درمواقع گرفتاری و ابتلاءات سخت و غیرقابل رفع می‌دانند. همچنین عقیده‌مند بودن به یک نیروی برتر غیبی را که حاکم بر عالم و مقدر امور آدم است و در تمامی لحظات زندگی، در خلوت و جلوت، نظاره‌گر و مراقب انسان می‌باشد، موجب تقید شخص به اخلاقیات و عدم تجاوز از مرز ارزش‌های اخلاقی، هنگامی که در موضع قدرت یا در محل خلوت قرار می‌گیرد، به حساب می‌آورند. براین اساس، به منظور بهره‌مندی از این تأثیرات مفید روانی و کارکردهای مثبت اجتماعی در زندگی، بی‌آن که دغدغهٔ صحت عقاید دینی را داشته و به کاوش و نقدهای منطقی در مورد آن بپردازند، دینداری را ترجیح می‌دهند.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

۴. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العباده، حدیث ۵.

۵. عبدالله جوادی آملی، اسرار عبادات، ص ۸۲.

۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۳.

۷. سورهٔ شعراء، آیه ۸۹.

۸. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶.

۹. ابن فهد حلّی، عده الداعی، باب چهارم، درمان عملی ریا.

۱۰. سورهٔ دهر، آیه ۲۲.

۱۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ذیل آیه ۲۲ سورهٔ دهر.

۱۲. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

۱۳. احسانی، عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۱۱۹.

۱۴. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات المریدین.

۱۵. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

۱۶. سورهٔ واقعه، آیه‌های ۱۰ و ۱۱.

۱۷. فیض کاشانی، محجّه البيضاء، ج ۸، ص ۶
۱۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.
۱۹. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات المحبتین.
۲۰. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.
۲۱. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
۲۲. سورة بقره، آیه ۱۶۵.
۲۳. کلینی، اصول کافی، کتاب الحجّه، باب التفویض الی رسول الله و الی الائمه امر الدین، حدیث
۲۴. کلینی، اصول کافی، کتاب التوحید، باب السعاده و الشقاء حدیث ۲.
۲۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۸.
۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.
۲۷. فیض کاشانی، تفسیر صافی، مقدمه ۸
۲۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۸.
۲۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۲.
۳۰. مجلسی بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۳.
۳۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰.
۳۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳ و ۱۹۱.
۳۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰.
۳۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۵.
۳۵. فیض کاشانی، حقایق، مقاله اول، باب اول، فصل دوم.
۳۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۱.
۳۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲.
۳۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۳.
۳۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۹.
۴۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۹۹.
۴۱. اصول، کافر، کتاب الایمان، و الکفر، باب درجات ایمان، حدیث ۲.

۴۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۴۳. اصول کافی، کتاب التّوْحید، باب النّسب، حدیث ۳.

۴۴. ن. ک. سید محمد حسین حسینی تهرانی، الله شناسی، ج ۲، ۱ و ۳، و جواد ملکی تبریزی، رساله لقاء الله، سید احمد فهری، ب خش نخست.

۴۵. بلندترین و لطیفترین حقایق عرفانی در کلام معصومین علیهم السلام، در قالب ادعیه و مناجات آن بزرگواران مطرح شده است. رمز این امر در آن است که در خطب و نامه‌ها و احادیث، مخاطب ایشان انسان‌هایی بوده‌اند که ظرفیت آنها برای درک و هضم مطالب محدود بوده است و در نتیجه به اقتضای حکمت که ایجاب می‌کند در طرح مطالب، قدرت فهم مخاطب مراعات شود و به حکم این فرموده پیامبر که: **اَنَا مَعَاشِرَ الْاَنْبِيَاءِ اَمَرْنَا اَنْ نَكَلِمَ النَّاسَ عَلٰى قَدْرِ عَقُولِهِمْ: مَا جَمَاعَتِ پِيَامِبِرَانِ مَأْمُورِيَتِ يَافْتَهَايِمِ** که با مردم در حد گنجایش عقل‌هایشان سخن گوئیم (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۵) در سخنان خود با مردم، تنها آنچه را در حد فهم آنان بود مطرح می‌ساختند؛ اما آن گاه که در مقام دعا و مناجات بودند، چون مخاطبشان، یعنی خدای متعال، هیچ گونه محدودیتی برای فهم سخن آنان نداشت، بی‌آنکه نگران فهمیده نشدن یا اشتباه فهمیده شدن مطالب عمیق و بلندی که در درون داشتند، آنها را ابراز و اظهار می‌کردند.

۴۶. در زمینه آیات و احادیث ناظر به تجلی حضرت حق، از جمله به این موارد می‌توان اشاره کرد: سوره اعراف، آیه ۱۴۳، مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۷۳، ج ۹۸، ص ۱۳۷، ج ۴، ص ۲۶۱، ج ۹۲، ص ۱۰۷ و نهج البلاغه، خطبه‌های ۱۰۸، ۱۴۷، ۱۸۵ و ۱۸۶ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای سمات و دعای شب معبت. در مورد نظر به وجه ربّ و لقاء الله به منابع پاورقی قبل مراجعه شود.

۴۷. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۴۸. ن. ک. به: مهدی طیب، ره‌توشه دیدار، ص ۳۱-۴۶، مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۴۷۶-۴۹۰.

۴۹. ن. ک. به: مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۴۲۲-۴۲۷ و مولی نظرعلی طالقانی، کاشف الاسرار

، مهدی طیب، ج ۲، ص ۳۴۸-۶۶۶.

۵۰. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷.

۵۱. سوره کهف، آیات ۶۰-۸۲.

۵۲. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۵۳. سوره قصص، آیه ۷ و سوره مریم، آیات ۲۴-۲۶.
۵۴. سوره بقره، آیه ۲۸۲.
۵۵. سوره انفال، آیه ۲۹.
۵۶. صدوق، عیون اخبار الرضا، ص ۲۵۸ و محدث قمی، سفینه البحار، ماده حکم و ابن فهد حلّی، عدّه الداعی، ص ۱۷۰ و کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶ و غزالی، احیاء العلوم، ج ۴، ص ۳۲۲ و سهرودی، عوارف المعارف (هامش احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۵۶).
۵۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۳.
۵۸. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۶۳.
۵۹. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص ۲۴۷. حدیثی قریب به این مضمون نیز از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است. حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته ۷۸۸.
۶۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.
۶۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵. و شهید ثانی، منیه المرید، ص ۱۴۸ و ۱۶۷.
۶۲. سوره کهف، آیه ۶۵.
۶۳. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که اگر در احادیث آمده است: *عالمان وارثان پیامبرانند* (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۴) با توجه به این که وارث، آنچه را مورث دارد به ارث می‌برد، و با عنایت به اینکه علم انبیای الهی، علم لدنی و موهبتی الهی بوده نه علم اکتسابی، شاید بتوان نتیجه گرفت که وارثان حقیقی پیامبران، در مرتبه نخست، کسانی‌اند که علم لدنی و موهبتی را از پیامبران به ارث برده‌اند...
۶۴. سوره تبارک، آیه ۱.
۶۵. سوره یس، آیه ۸۳.
۶۶. سوره روم، آیه ۷.
۶۷. سوره انعام، آیه ۷۵.
۶۸. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.
۶۹. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص ۲۴۷.
۷۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۵۰.
۷۱. کلین، اصوا کافر، کتاب التّحدید، باب الهدایه آنها من الله عزّه حآ، حدیث ۲.

۷۲. سوره حج، آیه ۴۶.

۷۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ج ۶۶ ص ۳۰۶.

۷۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۷۵. سوره روم، آیه ۷.

۷۶. این که موت به معنای مرگ نیز به کار برده می‌شود به این خاطر است که اکثر انسانها تا زنده‌اند از دنیا دل نمی‌کنند و تنها به هنگام مردن و فوتشان است که دل از دنیا برمی‌گیرند و به موت نایل می‌شوند. این کثرت هم‌زمانی فوت و موت، سبب شده که تدریجاً موت نیز معنی فوت پیدا کند و به جای آن بکار رود.

۷۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ج ۶۶ ص ۳۰۶.

۷۸. دقت شود که موت دست کشیدن از استفاده از دنیا نیست، بلکه دل بریدن از محبت و وابستگی به دنیاست.

۷۹. سوره ق، آیات ۱۹-۲۲.

۸۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶ ص ۳۱۷ و ج ۶۹، ص ۵۷.

۸۱. فروزانفر، احادیث مثنوی، ص ۹۶ و داود قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۳۱۵.

۸۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.

۸۳. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

۸۴. صدوق، التوحید، ص ۲۵۰.

۸۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۶۹ و ج ۶۰ ص ۳۳۲.

۸۶. محیی‌الدین بن عربی، فتوحات مکتبه، ج ۱، ص ۱۴۷، ج ۳، ص ۱۳ و ۱۳۱.

۸۷. سوره انعام، آیه ۷۵.

۸۸. به دو مرتبه نخست یقین در آیه‌های ۵ و ۷ سوره تکاثر و به مرتبه نهایی آن در آیه ۹۵ سوره واقعه اشاره شده است.

۸۹. سوره تکاثر، آیه ۵.

۹۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۷۴.

۹۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۹۲. نهج البلاغه ، خطبه ۲۲۲.
۹۳. مجلس، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۸.
۹۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱ و ج ۴۷، ص ۷۹.
۹۵. فیض، علم الیقین، ج ۲، ص ۹۰۱.
۹۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۰۴.
۹۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۳.
۹۸. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من اذى المسلمین، حدیث ۷ و ۸.
۹۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۶.
۱۰۰. فیض، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.
۱۰۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.
۱۰۲. سید بن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۰۷ و فیض، محجّه البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۲.
۱۰۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.
۱۰۴. سوره اعراف، آیه ۵۴.
۱۰۵. سوره بقره، آیه ۱۱۵.
۱۰۶. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.
۱۰۷. ن.ک. به: مهدی طبیب، ره توشه دیدار، ص ۵۷ تا ۶۷ و مهدی طبیب، مدیریت اسلامی، ص ۲۰ تا ۳۳.
۱۰۸. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص ۲۴۴، و فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۲۶ و نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۳۰۹.
۱۰۹. سوره حجرات، آیه ۱۴، سوره عنکبوت، آیه ۲ و سوره صف، آیه ۳.
۱۱۰. نکته در خور دقت این است که دین در تعلّم تجزیه ناپذیر و در تحقّق غیر قابل تجزیه است. یعنی تفکیک و تجزیه دین در عرصه مطالعات دین‌شناسی، به حوزه‌های عقائد، اخلاق، احکام، تاریخ و... به منظور ژرف‌کاوی‌های کارشناسانه و کسب تخصص‌های علمی در هر یک از حوزه‌های مزبور امری پذیرفتنی و قابل تأیید است. اما در عرصه تدبیر و دینداری چنین امری ناموجه و نادرست است. به بیان دیگر، عالم و مجتهد متحجّ، قاناً تصدّقه‌ها است؛ لکن مسلمانان مؤمن متحجّ، مدهده‌ها غن‌قانا.

قبول است.

۱۱۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۱۱۲. اصول کافی، کتاب فضل علم، باب عمل بغير علم، حدیث ۲ و کتاب التوحید با ب النوادر، حدیث

۴ و کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث ۲.

۱۱۳. به عنوان نمونه در مورد صبر: کلینی، اصول کافی، کتاب الايمان والكفر، باب صبر، حدیثهای ۲ و

۴. در مورد راستی و امانتداری: همان، باب الصدق و اداء الامانه، حدیث ۱۲، در مورد حياء همان:

باب الحياء، حدیث ۵، در مورد غیبت: حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ابواب العشره، با ۱۵۲، حدیث ۹.

۱۱۴. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۱۱۵. سوره نور، آیه ۳۵.

۱۱۶. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۱۱۷. ن. ک. به: مهدی طیب، مدیریت اسلامی، ص ۱۶ - ۲۰ - ۱۹.